

آشنا عقیده دارد که وقت اصلاً نباید بیهوده تلف شود. برای همین از زمانی که خواهرش کلاس زبان می‌رفته و او چهارساله بوده، برای یاد گرفتن زبان تلاش کرده است. الا ان ترم ۴ است. او دوست دارد در کنار زبان فارسی، چند زبان دیگر دنیا را هم یاد بگیرد. آفرین چه فکر خوب و باارزشی.



آشنا آرزوهای بزرگ و قشنگی دارد. او اول دوست داشت مثل مادرش خبرنگار شود و همه چیز را درباره‌ی شهر و کشور و دنیا بداند، اما وقتی دید که مادرش آن قدر کار دارد که خیلی وقت ندارد پیش خانواده و بچه‌هایش باشد، می‌خواهد دکتر بشود و حال بیماران را خوب کند.

او یک آرزوی دیگر هم دارد. او دوست دارد علاوه بر پزشکی، یک معلم هم باشد و از علم و دانشی که آموخته است به دیگران هم یاد بدهد.



اومی گوید: سال پیش که پیش دبستانی می‌رفتم، جنگ شروع شد، کلاس پیش دبستانی مان همه‌اش توی گوشی برگزار شد. الا ان که کلاس اولم نگرانم که کلاس هاتوی گوشی نباشد. دوست دارم واقعی مدرسه بروم و هر روز در کنار معلم و هم‌کلاسی‌هایم باشم و درس بخوانم و بازی کنم. الا ان هم باید شب‌ها زود بخوابم تا صبح زود بیدار شوم و به مدرسه بروم.

باتشکر از
مامان آشنا

